



عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس های پیرامون اخلاق
ربای لرد جانانان ساکس



با سپاس از بنیاد Wohl Legacy برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

The Labour of Gratitude Terumah

کار شکرگزاری: تروما

در یهودیت اصل مهمی هست که منشاء امید و نیز یکی از اصول سازنده تورات است: این اصل که خداوند درمان را پیش از بیماری می آفریند (مقیلا ۱۳ب). اتفاق های بد ممکن است بیفتند، اما خدا پیشاپیش درمان را برای ما آماده کرده، فقط باید بدانیم کجا به دنبال آن بگردیم.

برای نمونه، در رساله خوک [تلمود] درباره درگذشت میریام و اهرن می خوانیم و این که چگونه موسی گفت که بی آنکه وارد سرزمین موعود بشود، در بیابان رحلت خواهد کرد. این رویارویی هراس انگیزی با میرایی است. اما پیش از این همه، ابتدا قانون گوساله

سرخ برای تطهیر پس از تماس با جسم مرده را می شنویم. تورات این قانون را اینجا گذاشته تا پیشاپیش به ما اطمینان بدهد که می توانیم پس از سوگواری تطهیر شویم. میرایی انسان درنهایت ما را از حضور در درگاه خداوند لایزال باز نمی دارد.

این کلید فهم پاراشای تروما است. هرچند همه تفسیرگران متفق القول نیستند، اما معنای واقعی این قانون این است که خدا آنها پیشاپیش گناه ساختن گوساله طلایی صادر کرده است. اگر نظم زمانی ملاک باشد، با یک زمان نگاری دقیق، جای درست آن اینجا نیست. این پاراشا (و تتراوه) باید پس از کی تیسای می آمدند که داستان گوساله طلایی را باز می گوید. اما اینجا پیش از روی دادن گناه گوساله طلایی آمده تا به ما بگوید که درمان پیش از بیماری فراهم شده: **tikkun** پیش از **kilkul** رسیده، یعنی ترمیم پیش از شکستن و اصلاح پیش از گناه. با چنین درکی از تروما و پدیده هایی چون میشکان یا محراب و امور وابسته به آن ابتدا باید بفهمیم چه خطایی رخ داد که به رویداد گوساله طلایی انجامید. در اینجا تورات بسیار دقیق است و در پاراشای کی تیسای روایتی می آید که می توان آنها در سه سطح متفاوت فهمید.

سطح اول که بسیار بدیهی است می گوید که گناه گوساله طلایی به دلیل شکست رهبری اهلون رخ داد. ابتدا ما این برداشت قوی را هنگام خواندن باب ۳۲ خروج به دست می آوریم. حس می کنیم که اهلون می بایست در برابر شورش مردم مقاومت می کرد. باید به آنها می گفت که صبور باشند. باید از خود رهبری نشان می داد. چنین نکرد. وقتی موسی از کوه پایین می آید و از اهلون می پرسد که چه کار کرده، اهلون پاسخ می دهد:

سرور من خشمگین نشو. می دانی که این مردم چقدر مستعد شر هستند. آنها به من گفتند: "بتی بساز که ما را رهبری کند، زیرا نمی دانیم که برای موسی، مردی که ما را از مصر خارج کرد، چه اتفاقی افتاده است. بنابر این به آنها گفتم: هر کس جواهرات خوبی دارد دریاورد. سپس آنها طلاها را به من دادند و من در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد!" (خروج ۲۲-۲۴:۳۲).

این شکست مسئولیت او بود. همچنین یک انکار آشکار است (و من در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد!).¹ پس اولین خوانش از این داستان، شکست اهرون است. اما این فقط اولین تفسیر است. خوانش عمیقتر شکست را به موسی نسبت می دهد. غیبت او از اردوگاه بود که بحران را پدید آورد.

قوم کم کم متوجه شد که پائین آمدن موسی از کوه زیاد به طول انجامیده است. آنها دور اهرون جمع شده، گفتند: برای ما بتی بساز که ما را رهبری کند. ما نمی دانیم چه برسر موسی، مردی که ما را از مصر خارج کرد، آمده است. (خروج ۳۲:۱).

خدا موسی را از آنچه داشت رخ می داد آگاه کرد و گفت: "پائین برو، زیرا قوم تو که از مصر خارج کردی خرابی به بار آورده اند" (خروج ۳۲:۷). منظور روشن است. "پائین برو" نشان می دهد که خدا به موسی می گفت جای او در پای کوه و میان قوم است و نه در

¹ In Deuteronomy 9:20, Moses discloses a fact which has been kept from us until that point: "God also expressed great anger toward Aaron, threatening to destroy him, so, at that time, I also prayed for Aaron."

قله کوه در کنار خدا. "قوم تو" یعنی خدا به موسی می گفت قوم مشکل او است و نه خدا. خدا به زودی از آنها دست می شست.

موسی خاکسارانه برای طلب بخشش آنها دعا کرد و بعد پایین کوه رفت. پس از آن گردباد رویدادها به پا می شود. موسی پایین می رود و می بیند چه اتفاقی افتاده، لوحه ها را می شکنند، گوساله طلایی را می سوزانند، خاکستر آنها با آب می آمیزد و به خورد مردم می دهد و مجازات خطاکاران را اعلام می کند. او به رهبری در میان مردم تبدیل شده که نظم را به جایی باز می گرداند که لحظه ای پیش آشوب حاکم بود. در این خوانش، شخصیت مرکزی، موسی است. او قویترین رهبر بود. اما وقتی آنجا نبود، نتیجه این شد که مردم وحشت کردند. این روی منفی رهبری نیرومند است. اما پس از این باب ۳۳ خروج می آید که یکی از سخت فهم ترین باب های تورات است. پادشاه با این اعلام خدا آغاز می شود که هرچند فرشته یا مرسلی برای همراهی کردن مردم در باقی سفر خواهد فرستاد، خود او در میان مردم حاضر نخواهد بود، "زیرا شما قومی گردنکش هستید و من باید شما را در طول سفر درهم بشکنم." این مردم را عمیقاً نگران کرد (خروج ۱-۶:۳۳).

در آیه های ۱۲ تا ۳۲ موسی با خدا بر سر این حکم چالش می کند. او خواهان حضور خدا در طول سفر با مردم است. او می پرسد: "بگذار راه های تو را بشناسم" و "دعا می کنم که جلال خود را به من نشان بدهی." فهمیدن این بخش سخت است. کل گفتگوی موسی با خدا که یکی از پرتنش ترین گفتگوها در تورات است، دیگر در مورد گناه و بخشودگی نیست. به نظر مانند پرسشی متافیزیک در مورد ماهیت خدا است. این چه ارتباطی با گوساله طلایی دارد؟

آنچه میان این دو رویداد رخ می دهد، از همه معماگونه تر است. متن می گوید که موسی "چادرش را برداشت و آنرا دورتر از اردوگاه برپا کرد" (خروج ۳۳:۷). این دقیقا کاری اشتباه بود، چنان که سخنان خدا و متن نشان می دهند، مشکل در دوری موسی به عنوان یک رهبر از قوم خود بود. مهمترین کاری که اکنون باید انجام می داد، ماندن در میان مردم بود و نه انتقال خود به خارج از اردوگاه. افزون بر این، بنا به متن تورات خدا گفت در میان مردم نخواهد بود و این موجب نگرانی مردم شد. تصمیم موسی که همین کار را خواهد کرد، بی تردید نگرانی آنها را دوچندان نمود. اینجا اتفاقی ژرف می افتد.

به نظر من در باب ۳۳ خروج موسی دلیرانه ترین کار زندگی خود را انجام می دهد. موسی به خدا می گوید: این دوری من نبود که مشکل ایجاد کرد. دوری تو چنین کرد. مردم از تو ترسیده اند. آنها قدرت بیحد تو را دیده اند. دیده اند که بزرگترین امپراتوری جهان در تمام زمان ها را به زانو درآوردی. دیده اند که دریا را به خشکی تبدیل کردی، غذا از آسمان فرستادی و آب از صخره بیرون آوردی. وقتی آنها صدای تو را در کوه سينا شنیدند، نزد من آمدند و تمنا کردند که واسطه بشوم. آنها گفتند: "تو با ما سخن بگو تا بشنویم، اما نگار خدا با ما سخن بگوید، وگرنه خواهیم مرد" (خروج ۲۰:۱۶). آنها گوساله طلائی ساختند، نه از این رو که می خواستند بت بپرستند، بلکه چون نمادی از حضور تو را طلب می کردند که هراس انگیز نباشد. آنها می خواهند که نزدیک باشی. نیاز به حس کردن تو داشتند، اما نه در قلّه کوه، بلکه در میانه اردوگاه. هرچند نمی توانند چهره تو را ببینند، زیرا هیچ کس نمی تواند، مگر نشانه ای دیدنی از جلال تو را ببینند.

به نظر من این بود تقاضای موسی که پاراشای این هفته به آن پاسخ می دهد. "باشد که برای من محرابی بسازید که درون آن در میانه شما ساکن شوم" (خروج ۲۵:۸). این نخستین بار در تورات است که فعل *sh-ch-n* [شاخون] به معنای "ساکن شدن" به خدا نسبت داده می شود. این واژه به عنوان یک نام به معنای همسایه است. از این فعل، واژه کلیدی *Shechinah* به معنای حضور جلال الهی در برابر جنبه استعلایی آن که در متون یهودی پس از تورات رایج شد. شخینا یعنی ایده دلیرانه خدا همچون همسایه ای نزدیک.

از نظر الهیات تورات، خود ایده میشکان یا محراب و معبد، خانه ای فیزیکی برای جلال الهی، ایده ای ناسازوار [paradoxical] است. خدا ورای مکان است. چنان که سلیمان پادشاه در مراسم گشایش معبد اول گفت: "بنگر که افلاک و فلک افلاک گنجایش تو را ندارند، چه رسد به این خانه؟" یا یسعیا از زبان خدا گفت: "افلاک تختگاه من هستند و زمین پله بارگاه من. چه خانه ای برای من خواهی ساخت و سکونتگاه من کجا می تواند باشد؟" (یسعیا ۶۶:۱).

پاسخ، آن گونه که عارفان یهودی تاکید کرده اند، این است که خدا نه در یک ساختمان، بلکه در قلب های سازندگان آن می تواند ساکن شود: "باشد که برای من محرابی بسازید تا در میان آنها ساکن شوم" (خروج ۲۵:۸). می گوید "در میان آنها" و نه درون خانه. اما این چگونه اتفاق می افتد؟ کدام عمل انسان ها موجب حضور جلال الهی در اردوگاه و در میان جماعت می شود؟ پاسخ در نام پاراشای این هفته نهفته است: تروما یعنی هدیه و فدیة. "خدا با موسی صحبت کرد و گفت: به بنی اسرائیل بگو برای من هدیه بیاورند. شما هدیه های مرا دریافت خواهید کرد از هر کسی که قلبش به او حکم می کند که هدیه بدهد."

این چرخشگاهی شد در تاریخ یهود. تا آن زمان، بنی اسرائیل دریافتگر معجزات و نجات خدا بوده اند. خدا آنها را از بردگی به آزادی رسانده و معجزات برای آنها نشان داده بود. فقط یک چیز بود که خدا هنوز انجام نداده بود: دادن این بخت به بنی اسرائیل که چیزی به خدا برگردانند. خود این ایده به نظر قابل فهم نیست. چگونه ما مخلوقات خدا به خدایی که ما را آفریده چیزی برگردانیم؟ هر چه داریم از او است. چنان که داوود پادشاه در گردهمایی اواخر زندگی اش برای آغاز ساختمان معبد گفت:

ثروت و افتخار از تو می آید: تو فرمانروای همه هستی... من که باشم و مردم من که باشند که سخاوتمدانه هدیه بدهیم؟ همه چیز از تو می آید و ما فقط از آنچه از دست تو برای ما آمده، هدیه داده ایم. (کتاب اول تواریخ الایام ۱۲ و ۱۴:۲۹)

منطق وجود میشکان نیز در نهایت همین است. بزرگترین موهبت خدا برای ما توانایی هدیه دادن به او است. از دید یهودیت، این ایده پر از مخاطره است. این ایده که خدا ممکن است نیازمند هدیه ها باشد، به بت پرستی و کفرگویی پهلومی زند. با این همه خدا با دانستن این مخاطره با حرف موسی متقاعد شد که روح خود را درون اردوگاه ساکن سازد و بگذارد که بنی اسرائیل چیزی به خدا برگردانند.

در مرکز ایده محراب چیزی است که لوئیس هاید به زیبایی آنها "کار شکرگزاری" توصیف کرده است. پژوهش کلاسیک او به نام "هدیه"² به نقش دادن و گرفتن هدایا برای نمونه در لحظه های انتقالی و بحرانی می پردازد. او داستانی تلمودی را نقل می کند

² Lewis Hyde, *The Gift: How the Creative Spirit Transforms the World* (Edinburgh: Canongate, 2006).

دربارهٔ مردی که دخترش به زودی عروسی می کرد، اما به او گفته بودند که دخترش در پایان روز عروسی خواهد مرد. روز بعد از عروسی مرد به سراغ دخترش رفت و دید او زنده است. هر دو نمی دانستند که وقتی عروس شب عروسی گوشواره اش را درآورد، میلهٔ گوشواره در بدن ماری فرو رفته و آنرا کشته بود. در غیر این صورت مار او را می گزید و می کشت. پدر می خواست بداند که دخترش چه کرده بود که شایستهٔ این دخالت الهی شده بود. دخترش پاسخ داد: "دیروز مرد فقیری دم در خانه آمد. همه آنقدر مشغول تدارک عروسی بودند که وقت رسیدگی به او را نداشتند. از این رو غذایی که برای من گذاشته بودند را به آن مرد فقیر دادم." این کار سخاوتمندانه علت نجات معجزه آسای او بود. (شبات ۱۵۶ ب)

ساختن محراب اهمیت اساسی داشت، زیرا به بنی اسرائیل این بخت را داد که به خدا هدیه بدهند. بعدها قانون یهود اعلام کرد که بخشش و هدیه بخشی اساسی از کرامت انسانی است و این قانون برجسته را گذاشت که حتی یک فرد فقیر و کاملاً وابسته به صدقهٔ دیگران، همچنان موظف به دادن صدقه است.³ اگر در شرایطی باشی که فقط گیرنده باشی و بخششی نکنی، کرامت انسانی خود را از دست داده ای.

میشکان خانهٔ حضور جلال الهی شد، زیرا خدا تاکید کرد که باید با هدیه های داوطلبانه ساخته شود. بخشش کردن ما را قادر می کند تا جامعه ای والا بسازیم در جهت خیر عمومی. از این رو ساختن محراب، درمان گناه گوسالهٔ طلایی بود. مردمی که فقط دریافتگر بودند و نمی توانستند بخشش کنند دچار وابستگی و کمبود حرمت به نفس شدند.

³ Maimonides *Hilchot Shekalim* 1:1, *Mattenot Ani'im* 7:5.

خدا با دادن امکان بخشش، به مردم امکان داد که به او نزدیک شوند و خودش به آنها نزدیک شود.

به این دلیل جامعه ای بنا شده فقط بر اساس حقوق افراد باشد و نه همچنین مسئولیت های آنها، یعنی آنچه ما توقع داریم و نه آنچه به دیگران می دهیم، همواره سرانجام به انحراف می رود. به این دلیل مهمترین هدیه ای که می توان به یک کودک داد، امکان برگرداندن خوبی است. ریشه واژگانی تروما همین معنا را در خود دارد. این کلمه به معنای نه فقط یک هدیه، بلکه چیزی است که "بالاگرفته شده". وقتی هدیه می دهیم، فقط هدیه ما بالا گرفته نمی شود، این خود ما هستیم که بالا می رویم [توضیح مترجم فارسی: در مراسم آیینی هدیه ها را بالای سر می گرفتند.] ما با آنچه دریافت می کنیم به بقای خود ادامه می دهیم، اما با آنچه بخشش می کنیم، به کرامت انسانی دست می یابیم.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط

شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian

www.RabbiSacks.org

[@RabbiSacks](https://www.facebook.com/RabbiSacks)

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved